

سیاست خارجی، سه سال بعد!

نگاهی به سیاست خارجی دولت یازدهم و جایگاه آمریکا در آن



سیدمرتضی جلالزاده

کارشناس روابط بین‌الملل

۴ شعار «نه شرقی نه غربی» به عنوان دکترین اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آید. این مفهوم به معنای نفی رابطه و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس اصل احترام متقابل و برابری حاکمیت دولت‌ها نیست؛ بلکه صرفاً نفی‌کننده سلطه‌پذیری و بی‌ارادگی در برابر قدرت‌های امپریالیستی شرقی و غربی است. بر همین اساس ایجاد روابط سازنده سیاسی بین جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای دنیا امری مسبوق به سابقه و همواره در جریان به‌شمار می‌آید که در طول تاریخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با فرازونشیب‌ها و تغییراتی تاکتیکی و تکنیکی همراه بوده است. اما در این بین آمریکا جایگاهی خاص را به خود اختصاص داده است. خاص بودن این جایگاه الزاماً به معنای سودمند بودن یا سهل بودن برقراری ارتباط نیست؛ بلکه دقیقاً برعکس آن منظور است. روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در بستر تاریخی و نه ساله گذشته همواره بر پایه تنش و دشمنی استوار بوده که موجب گردیده علاوه بر ایجاد حساسیت در برقراری رابطه، نوعی نگاه سلبی پذیرفته شده به آن نیز مورد قبول عام قرار گیرد. رهبر معظم انقلاب، اگرچه اولاً نسبت به برقراری روابط عادلانه و دوستانه و ثانیاً گسترش روابط مبتنی بر احترام متقابل و عزت ملی با کشورهای دنیا رویکردی مثبت داشته‌اند و آن را نفی نکرده‌اند اما در مورد آمریکا استثناً قائل می‌شوند و آن را ناشدنی و مضر می‌دانند. این رویکرد نه حاصل سلیقه شخصی و نوعی نگاه خاص است، بلکه برآمده از عینتی تاریخی است. طی دوران گذشته، برقراری روابط دیپلماتیک با آمریکا محتاطانه بررسی و گاهی هم عملیاتی شده است. شاهد مثال‌هایی که گاه‌تکذیب شده یا به واسطه محرمانه بودن فرای زمان انجام، آشکار شده‌اند. به هر تقدیر این روابط پرتنش و ادبیات غیردوستانه به دولت یازدهم رسیده است. در این جستار به بررسی سیاست خارجی دولت یازدهم و دستاورد آن در قبال آمریکا می‌پردازیم تا با نگاهی عین‌رُسته به مفاهیم ذهن‌رُسته حاکم بر ادبیات میان ایران و آمریکا بپردازیم.

مطلوبیت سیاست خارجی برای روحانی

مفهوم سیاست خارجی در بستر تحولات روابط بین‌الملل طی سال‌های گذشته، تغییراتی داشته است. اگرچه همچنان برخی از وجوه و تعاریف گذشته خود را حفظ کرده اما از منظر آکادمیک و حتی در بررسی‌های محیطی، کارایی و مطلوبیت آن دست‌خوش تغییراتی شده است. یکی از این موارد، سیاست خارجی خوب را سیاستی می‌داند که آورده اقتصادی داشته باشد؛ به این معنا که محصول سیاست خارجی خوب، بایستی نمودی اقتصادی بیابد و این وجه کارکرد، از سایر وجوه پرنرنگ‌تر بنماید و حتی بسیاری از اقتصاددانان بر این باورند که تجارت خارجی، مهم‌ترین عامل توسعه اقتصادی است.

بر همین اساس از انگیزه‌های روحانی برای برجسته‌سازی وجه خارجی دولت یا همان کنش در سطح بین‌الملل به واسطه اعمال سیاست خارجی به دو دلیل عمده می‌توان اشاره کرد: نخست، زدودن چهره امنیتی از

ایران با حل پرونده هسته‌ای و دوم، ایجاد رونق اقتصادی با جلب سرمایه خارجی. از همین سو، ظریف و زنگنه به چهره‌های کلیدی کابینه روحانی تبدیل شدند و گفت‌وگوی میان ایران و آمریکا راه‌حلی برای آشتی با دنیا تعبیر شد. برای باز شدن این موضوع، نیاز است به واکاوی و شناخت بافت موقعیتی و زمانی چند سال اخیر و ویژگی‌های رابطه با آمریکا اشاره شود.

نظم جهانی و سودمندی آمریکا

یکی از واقعیت‌های روابط بین‌الملل در دوران کنونی، در حال گذار بودن آن از نظم گذشته (نظام دوقطبی) به نظم جدید (احتمالاً تک-چندقطبی) است. از ویژگی‌های «دوران گذار» می‌توان به ۱. عدم پایداری و دوام دوستی‌ها و همکاری‌های میان دولت‌ها و ۲. فرصت امتیازگیری از قدرت‌های بزرگ، اشاره کرد. بر همین اساس اولاً اتحاد شکل نمی‌گیرد و هرآنچه هست بایستی در قالب ائتلاف میان دولت‌ها پدید آید و دیگر آنکه کشورها می‌توانند در کنار ائتلاف‌سازی با نزدیک شدن به قدرت‌های بزرگ، برای خود کسب امتیاز نمایند. به نظر می‌رسد دولت روحانی نیز در ابتدا قصد چنین کاری را داشته است. یعنی اولاً در کنار رابطه حسنه با قدرت‌های شرقی (چین و روسیه) به قدرت‌های غربی نیز نزدیک شود. این امر خود به تنهایی دو دستاورد دارد: ۱. کسب امتیاز و بهره بردن از مزیت‌های اقتصادی و تکنولوژیک و ۲. ایجاد توازن میان قدرت‌های شرقی و غربی که نتیجه آن به‌طور هم‌زمان دو هدف حذف سلطه خارجی و ارتقای سطح قدرت داخلی و منطقه‌ای را موجب می‌شود.

ایجاد توازن یا بازیگری در قالب سیاست همکاری موجب مهار زیاده‌خواهی‌های دو طرف می‌گردد. در این معنا، دولت یازدهم در پی آن بود تا با نزدیکی به غرب بتواند شریک را در موضعی فعال‌تر برای حصول منافع ایران قرار دهد؛ رسیدن به منافع بیشتر و حمایت‌های سیاسی از طریق نشان دادن دشمنی که می‌تواند با ایران رابطه دشمنی گذشته را نداشته باشد و محیطی تعاملی را پدید آورد. پس آمریکا به‌عنوان بزرگ‌بازیگر قدرت‌های بزرگ غربی می‌توانست گزینه مناسبی برای جلب حمایت دیگر قدرت‌های غربی باشد. بر همین اساس یکی از اولویت‌های سیاست خارجی دولت یازدهم، مذاکره مستقیم با این کشور بود. اما فاکتور اصلی که به واسطه دو موضوع فوق نادیده گرفته شد، «جنس روابط» میان ایران و آمریکاست. روابط میان این دو کشور، صرفاً قطع و در فضای نبود روابط دیپلماتیک نیست؛ بلکه تعریف «دشمن اصلی» هر یک از طرفین در ادبیات سیاسی از طرف مقابل است. اما چرا این اصل نادیده انگاشته شد؟ دو دلیل عمده



رامی‌توان برشمرد: ۱. ریاست جمهوری اوباما. واقعیت امر نشان داد که دوران ریاست جمهوری اوباما فرصت مناسبی را برای گفت‌وگو، پدید آورده است. آنچه از سیاست خارجی اوباما هویدا شده بود، تعامل، بین‌المللی‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و مورد اهمیت قرار گرفتن سازمان‌های بین‌المللی بود. بر پایه همین اصول بود که اوباما توانسته بود پیش از آن برای اعمال تحریم‌های ظالمانه، اجماع جهانی را به دست آورد. پس اکنون از همان ویژگی‌ها برای برون‌رفت از فضای تحمیل شده برای غلبه بر آن می‌توان بهره جست. اوباما و حزب دموکرات که بر مسند قدرت بودند، تاکید بر گفت‌وگو و دیپلماسی داشتند، هرچند که ادبیات قلدرمانه خود را هرگز کنار نگذاشتند و هر از گاهی زبان به تهدید نظامی نیز می‌گشودند اما وجه غالب آن دوران، خیر از توانایی تعامل و گفت‌وگو می‌داد.

۲. بسته شدن پرونده هسته‌ای. در این مورد ایران به این نتیجه رسیده بود اگر پرونده هسته‌ای را حل و فصل نماید می‌تواند اولاً از خود چهره‌ای صلح‌طلب که قائل به گفتگو و دیپلماسی است نشان دهد و ثانیاً می‌تواند نشان دهد که همکاری میان ایران و آمریکا موثر و امکان‌پذیر است. پس چه در نگاه سازه‌انگاره، که دغدغه‌های مشترک و راه‌حل انتخاب شده مشترک که ناشی از نوعی تفاهم برخاسته از هنجارهای بین‌المللی مشترک است و چه بر اساس اصل تسری میان کارکردی، حل پرونده هسته‌ای، علاوه بر مختومه کردن یکی از گرانیگاه‌های درگیری میان ایران و آمریکا، نتوانست فتح‌یابی شود برای حل و فصل سایر اختلافات و شروع راهی جدید در مناسبات دو کشور را پدید آورد.

با این وجود در زمان اوباما هم نشد از فضای مثبت ایجاد شده برای ایجاد ذهنیتی جدید بهره گرفت. به‌رغم مختومه شدن پرونده هسته‌ای ایران، قالب همکاری و تنش‌زدایی بین دو کشور شکل نگرفت و روح اعتماد به روابط دوجانبه بازنگشت.

آمریکای اکنون و ترامپ

انتخاب ترامپ در منصب ریاست جمهوری آمریکا، به مثابه شوکی بزرگ، نه تنها برای ایران بلکه برای دنیا رقم خورده است. کنش ترامپ در قبال برجام درست در مسیر عکس گذشته است و رویه او، بر خلاف اوباما و آن‌چه از او گفته شد، می‌نماید. ادبیات ترامپ موجب اثرگذاری مستقیم بر جریان‌های داخلی ایران نیز می‌شود. جریان‌هایی که خود در واکنش به کنش‌های او، دوگونه رفتار را ترسیم می‌کنند که تداوم آن می‌تواند آشکارترین تأثیرش را بر انتخابات ریاست جمهوری سال آینده بگذارد. دولت روحانی تاکنون کوشیده به‌عنوان بازیگری خردمند در سپهر بین‌الملل به ایفای نقش بپردازد و در برابر دیوانگی‌های ترامپ، رفتاری عاقلانه بروز دهد. اما اینکه آیا این رویه می‌تواند مثمرتر باشد و علاوه بر تحکیم موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، از برجام نیز حمایت کند و موجب تحکیم وضعیت داخلی دولت هم شود، بسیار سخت به نظر می‌رسد و شاید با سخت‌تر شدن تداوم عقل‌گرایی و صلح‌طلبی در مقابل دیوانگی و جنگ‌طلبی، همراهی افکار عمومی در درون کشور را در پی نداشته باشد. به‌رغم آنکه روند سیاست‌های تند ترامپ به نظر نمی‌رسد چندان پایدار و برقرار بماند اما می‌تواند در کوتاه‌مدت آینده سیاسی کنش‌گران داخلی ایران را تحت الشعاع خود قرار دهد.

۱۳۹۵/۱۱/۱۳